

فرق میان روشنگر و روشنفکر و اندیشمند و دانشمند



در حالی که هر روز نیروها و شخصیت هائی از پایوران نظام اسلام ایران از این تفکر و حکومت جدا شده و یا بر علیه آن عصیان می کنند و یا به گوشه خلوت می روند سیدعلی خامنه ای در تلاش است تا نیروهای نوبنی را در خارج از ایران تحت لوای ولایت فقیه خود درآورد.

وی همراه هدیه چند میلیون دلاری اسکناس های جاسازی شده در جعبه های تابوت گونه که برای سیدحسن نصرالله به سوریه و پس از آن به لبنان فرستاد از حسن نصرالله خواست که به خرابی های جنگ در لبنان دست نزنند و ساختمان های جدید را در مناطق دیگری از نو بنا کنند و تمامی ویرانی ها را دست نخورده نگه داشته و تبدیل به موزه کنند تا این خرابی ها در تاریخ بماند. معمولاً موزه ها را در ساختمان های در بسته می سازند اما دهها روستا و شهر و دشت و دمنی که در لبنان ویران شده است را چگونه می توان موزه ساخت. پرسشی است که شاید کمتر کسی بتواند از رهبر جمهوری اسلامی بپرسد؟

اما در نماز جمعه هفته گذشته و پیش از آغاز زمایش گسترده نظامی ملاها در ایران، علی خامنه ای اب پاک را روی دست جهانیان ریخته و تأکید کرد که ایران اتم را به این سادگی رها نخواهد کرد و چه بسا در مانور هائی که انجام می دهند یک جوکر از برخوردار بودنشان از اتم رو کنند

*** امروزه شاهد آنیم که هر روز روشنفکران و دانشمندان که سال ها از پایوران اساسی نظام اسلامی بوده اند از آن جدا می شوند نمونه بارز آنها دکتر عبدالکریم سروش است، شخصیتی که در سال های ۶۰ ناجی نظام و تفکر اسلامی در بحث های تلویزیونی با احزاب چپ بود مدت هاست که در هر یک از سخنرانی های خود ضربه ای محکم بر بیگر نظام و تفکر و ایدئولوژی حاکم فرود می آورد به گونه ای که اخیراً رسماً اعلام کرد که تشیع هیچ سازشی بادموکراسی ندارد و بر اساس دیکتاتوری پایه نهاده شده است. اینبار دکتر سروش فراتر از نظام اسلامی و ولایت فقیه حاکم رفته و خود تشیع را فاشانه رفته.

دکتر سروش با هدایت و مدیریت محمدعلی ابطحی از چند ماه پیش در تدارک برگزاری یک همایش پیرامون «مدرنیته و دین» بودند که پنجشنبه گذشته در حسینیه ارشد تهران برگزار شد. دکتر سروش که تعدادی از دانشمندان غیر ایرانی را برای این کنفرانس دعوت کرده بود یکبار دیگر از رژیم رنجیده شد زیرا به مهمانان او و ابطحی ویزای ورود به ایران را ندادند و از همه مهمتر این که وزارت کشور و اطلاعات شب قبل از برگزاری کنفرانس با ابطحی تماس گرفته و از او خواستند تا سروش را از لیست سخنرانان حذف کند زیرا نخواهند توانست امنیت او را در حسینیه ارشد تأمین و تضمین کنند روز برنامه هم تعدادی جلو حسینیه ارشد علیه دکتر سروش شعار داده و علیه او شعار نویسی می کردند لذا سروش ناگزیر شد تا متن سخنرانی اش را به فرزندش واگذار کند تا در ارشد بخواند. اما کنسرت ابطحی در ارشد حساسی گرفته بود زیرا دو برابر گنجایش حسینیه مردم در محل حاضر شده بودند که البته اما حزب الله را که علیه سروش شعار می دادند رانیز شام می شد و همین امت از ساندویچ های اهلائی به مدعوین نیز بهره بردند. اما یک شخصیت بسیار مشهور در میان انصار غایب بود و آن کسی به جز مسعود ده نمکی نیست. هر چند ده نمکی حدود ده سال است که انصار حزب الله را ترک کرده و کسی جز این قلم در سال ها پیش این راز را بر ملا نکرد. اما هنوز برخی از رسانه ها ده نمکی را وابسته به حزب الله می دانند و نمی دانند که او نیز از جمله پایوران دیروز اسلام سیاسی است که سال هاست به صف روشنگران و حتی افشاگران نظام پیوسته است. فیلم مشهور هفت و فتحش را هم در دچار حیرت کرد به گونه ای که بسیاری باور نمی کردند که آن فیلم کار او باشد.

ده نمکی رسماً چندی هفته پیش اعلام کرد که از ده سال پیش با حزب الله رابطه ای ندارد. وی حتی پیشنهاد وزارت ارشد احمدی نژاد را هم پذیرفت و به طور جدی وارد دنیای سینما گشته و پس از موفقیت فیلم های او چون فقر و فحشاء و کنامین استقلال کدامین آزادی اینک «خراجی ها» را کلید زده است که یک فیلم سینمایی ۱۲۰ دقیقه ای بسیار خنده دار است با بر خور داری از یک تهیه کننده پولدار و هنرمندان مشهوری چون «اکبر عبیدی» و «مریلا زاغی». گویش ده نمکی هم این روزها صد هزار تغییر کرده است. از چاکرتیم و دمت گرم و صفاتو عشقه بگیر تا این که یزدان نگهدار باد و جهان جز عشق نیست و غیره... جدا از این که اینگونه دیالوگ ها در فیلم «خراجی ها» آمده است در برخوردهای روزانه نیز ده نمکی با گروهش از همین نوع گویش استفاده می کند و با خانم ها هم دست می دهد و می گوید آن ده نمکی سال های فشار مرد، اینک این ده نمکی صدر سینه منی است. اینجاست که بی می بریم که بریدگان از نظام اسلامی ۲۰ نوع هستند نوعی که به محض روشن شدن بسان دیگر روشنفکران، انسان هائی می شوند که نقش مهمی در تحول آفرینی جامعه ندارند. اما روشنگر هر کاری که بکند هدف افشاگری و روشنگری را دنبال کرده و به بارور شدن و پویائی اندیشه ها کمک می کند. فرق اندیشمند و دانشمند هم در همین است. استادانی هستند که مدخل و مخزن دانش هستند اما گوئی همه آن دانش در گاو صندوقی نهفته است که هر از گاهی درب آن برای پرداخت مخارجی، بازمی شود.

اما اندیشمند کسی است که پس از باوروی و پویائی یافتن اندیشه اش این راه دیگران نیز منتقل می کند و این روشنگران و اندیشمندان هستند که نوپردازی می کنند و خلأ قایت دارند و راه های نوبنی را در تاریخ بازمی کنند که حتی از هزاران استاد و دانشمند و روشنفکر دیروز نیز جلو می زنند مثلاً شما ببینید که با آمدن و رفتن دولت ها، مسئولین جایجا می شوند اما کمتر مسئولی پیدا می شود که مثلاً با آمدن دولت و یا رئیس جمهور جدید به عنوان اعتراض پست خود را ترک کند و حتی برخی به این مسئله فکر نمی کنند که امکان دارد اکیب جدیدی قدیمی ها را اخراج کنند. پس اکثریت قاطع برای حفظ پست خود تلاش می کنند اما مثلاً آمدن این احمدی نژاد به ریاست ایران اسلامی آنقدر برای بعضی ها ننگ آفرین بود که فوری استغفاء دادند.

یکی از مسائل مورد گفتگو در محافل نظام اسلامی به اخراج یک کارمند بقیه در صفحه روبرو

نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق

تحقیق: جلال مینی

اجباری در احمدآباد آزاد گردید.

این جلسه چندین بار تصریح کرد که با احداث راه آهن کاملاً موافقم و آن را مقدس می دانم ولی... (۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۷). حتی یک بار ضمن مخالفت اظهار داشت: «... همانطور که عرض کردم با راه آهن کاملاً موافقم با این خط هم به هیچوجه مخالفتی ندارم و نظر دولت را خیلی خوب می دانم صلاح مملکت را هم دولت هیچوقت از دست نمی دهد، ولی بنده نظرم این است...» (۲۳۷). وی از جمله در خاطرات خود نوشته است:

«در جلسه ۱۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترازیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم...» دلیل دیگر ساختن راه آهن این بود که می خواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و «دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفرشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند...» (خاطرات، ۳۳۸). «همه وارد احداث راه آهن و آراء متفاوت دکتر مصدق درباره آن در طی سال های ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰ در پیوست شماره ۱ این کتاب آمده است.»

«آخرین نطق تاریخی»

آخرین نطق تاریخی دکتر مصدق در مجلس ششم- به عقیده حسین مکی- مربوط است به مخالفت وی با لایحه دولت درباره انحصار تریاک. دکتر مصدق در جلسه ۲۶ خرداد ۱۳۰۷ مخالفت خود را در مورد انحصار تریاک به تفصیل از نظر داخلی و بین المللی بیان کرد و در پایان نتیجه گرفت که:

«اگر مقصود محدود شدن استعمال داخلی به طوری که غیر از مواد و مواقع طلبی استعمال تریاک موقوف باشد و دیگر کسی تریاک نکشد این کار باید به وسیله قانون مجازات صورت گیرد و از نظر بین المللی هم وقتی برای ما اقدامش ضرر نیست که همه دول به موجب یک مقررات بین المللی رفتار بکنند. زراعت تریاک یک چیزی است که در این مملکت فایده دارد و همانطوری که آقای وزیر مالیه توضیح دادند این یک زراعتی است که آب خیلی کم می خواهد و تا وقتی که هنوز زراعت های دیگر را جانشین و قائم مقام تریاک نکرده ایم برای ما صرفه ندارد که از نکست تریاک به این شکل صرف نظر کنیم» (۳۹۸-۴۰۴).

خلاصه آن که دکتر مصدق در مجلس ششم تقریباً درباره هر مطلبی که مطرح می گردید، حداقل یک بار به شرح یا به اختصار و در مواردی مثل اختیارات داورد در سه جلسه و درباره راه آهن در چهار جلسه سخن گفته است و عموماً در مخالفت با مطالب طرح شده. وی در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی که در اوایل شهریور ۱۳۳۲ برگزار شد، نیز در جریان این کنگره حضور داشت و در این کنگره نیز در اجرای فرمان

بخش پنجم

خانۀ نشینی، زندان، آزادی و بازگشت به دنیای سیاست
۲۲ مرداد ۱۳۰۷- ۱۲ اسفند ۱۳۲۲
مقدمه:
از این که دکتر مصدق در این دوره طوالتی شازده ساله- که از ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ (پایان دوره ششم مجلس شورای ملی) تا ۱۲ اسفند ۱۳۲۲ (چهارم مجلس چهاردهم) به طول انجامید- چه می کرد است اطلاعات بسیار محدودی داریم. او در این سال ها نه مصر یکی از مشاغل دولتی بود و نه به نمایندگی مجلس برگزیده شد. می دانیم که در سال ۱۳۱۹ چند ماهی در تهران و تبریز زندانی شد و سپس به اقامت اجباری در ده خواجه احمدآباد، محکوم فرامی (۱۳۱۹-۲۱ شهریور ۱۳۲۰). ولی با حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ پس از استغفای رضاشاه در آغاز پادشاهی محمدرضاشاه و به فرمان وی از قید اقامت

آزاد گردید. اقدام مهم دیگر فروغی امضای پیمان سه جانبه با انگلیس و شوروی بود. مصطفی فاتح در این باب نوشته است: «اشغال کشور کوچک بی طرف ایران [از سوی انگلیس و شوروی] نه تنها احساسات آزاد مردان جهان را برانگیخت و انتقادات آنها را برانگیخت که از جراید وقت مشهود است تشدید کرد بلکه چیزی نگذشت که نگرانی هائی هم برای اولیای دوروبین و مال اندیش انگلستان فراهم ساخت. دو هفته از هجوم به ایران نگذشته بود که لندن دگران شد و تهران و تبریز زندانی شد و سپس به اقامت اجباری در ده خواجه احمدآباد، محکوم فرامی (۲۱ شهریور ۱۳۲۰). ولی با حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ پس از استغفای رضاشاه در آغاز پادشاهی محمدرضاشاه و به فرمان وی از قید اقامت

آزاد کرده بود تبدیل به پیمان اتحاد کیند تا موجب تسکین افکار عامه گردد و ثانیاً عهد و پیمانی در میان بیاورند که روس ها را متعهد به خروج از ایران سازند. اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت از نوشته های زیر آشکار می گردد.»

بیست روز پس از هجوم به ایران چرچیل نخست وزیر انگلیس تلگراف زیر را به استالین می فرستد. تاریخ تلگراف ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) و از صفحه ۳۳۰ جلد سوم «خاطرات چرچیل» نقل شده است:

«من فوق العاده شایم که اتحاد با ایران را انجام داده و یک ترتیب مؤثر و صمیمانه ای برای همکاری با قوای شما در ایران بهم».

در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۱۹ مهر ۱۳۲۰) چرچیل تلگراف دیگری به استالین می کند که از صفحه ۴۳۱ جلد سوم کتاب او در زیر نقل شده است:

«... به هر حال برای آن که بی نظمی های داخلی ایران که موجب انقطاع راه راه مستقیم به درای خزر برای حمل ملزومات و مهمات خواهد بود توسعه نیابد امضای پیمان سه گانه فوریت دارد. زنگنه و بیول در تاریخ ۱۸ اکتبر در تفلیس خواهند بود تا با زنگنه های شما هر مطلبی را که دستور انجام آن داده شود مذاکره نمایند...»

در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۱ آبان ۱۳۲۰) مسترترین وزیر خارجه آن وقت انگلستان در شهر مسترز تظنی ایراد کرد که قسمتی از آن که مربوط به ایران بود، چنین است: «... ما یک دولت ایران پیشهاد کرده ایم که یک پیمان اتحادی با ما و دولت روسیه شوروی امضاء نماید و دولت مزبور اصول پیشنهادهای ما را پذیرفته است. امیلاورم که به زودی بتوانیم انعقاد این پیمان را اعلام نماییم...» (فاتح، ۴۶۵-۴۶۷).

محمدعلی فروغی با امضای این پیمان، ایران اشغال شده را در صف «متفقین» قرار داد و آن دولت اتحادی با ما و دولت روسیه خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم باراند» و شش ماه پس از پایان جنگ قوای خود را از ایران خارج کنند چون دولت شوروی که در آذربایجان دولت دست نشانده خود را به ریاست سیدجعفر پیشه وری تشکیل داده بود در موعد مقرر از تخلیه آذربایجان و استان های شمالی ایران خودداری کرد. دولت ایران به استاد همین پیمان و با تأیید دولت آمریکا، با مراجعه به سازمان ملل متحد، شوروی را وادار ساخت ایران را تخلیه کند. بدین ترتیب به حکومت خودمختار یک ساله پیشه وری و جمهوری کردستان نیز پایان داده شد. آلمان هیتلری با امضای این پیمان به شدت مخالفت می کرد و بهرام شاهرخ گوینده برنامه فارسی رادیو برلین، فروغی را مورد حملات شدید قرار می داد و او را یهودی می خواند و برای ایران به اصطلاح خط و نشان می کشید که اگر این پیمان امضاء شود وقتی قوای آلمان به ایران برسند چنین و چنان خواهند کرد از طرف دیگر در ایران نیز احساسات طرفداری از آلمان- به مانند جنگ اول جهانی- در اوج بود، ترجمه فارسی کتاب نبرد من نوشته هیتلر در ایران به فروش می رسید و نیز تصاویر ادولف هیتلر پيشوای آلمان آشکارا در گوشه و کنار تهران به چشم می خورد. بسیاری از افراد درس خوانده با امضای این قرارداد سخت مخالف بودند. از جمله این مخالفان یکی هم حبیب یغمائی- مدیر مجله یغما در سال های بعد- باستانی پاریزی در این باب نوشته است:

«مرحوم یغمائی می گفت: یک روز خدمت فروغی بودم و دیوان سعیدی را آزاد کرده بود تبدیل به پیمان اتحاد کیند تا موجب تسکین افکار عامه گردد و ثانیاً عهد و پیمانی در میان بیاورند که روس ها را متعهد به خروج از ایران سازند. اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت از نوشته های زیر آشکار می گردد.»

بیست روز پس از هجوم به ایران چرچیل نخست وزیر انگلیس تلگراف زیر را به استالین می فرستد. تاریخ تلگراف ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) و از صفحه ۳۳۰ جلد سوم «خاطرات چرچیل» نقل شده است:

«من فوق العاده شایم که اتحاد با ایران را انجام داده و یک ترتیب مؤثر و صمیمانه ای برای همکاری با قوای شما در ایران بهم».

در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۱۹ مهر ۱۳۲۰) چرچیل تلگراف دیگری به استالین می کند که از صفحه ۴۳۱ جلد سوم کتاب او در زیر نقل شده است:

«... به هر حال برای آن که بی نظمی های داخلی ایران که موجب انقطاع راه راه مستقیم به درای خزر برای حمل ملزومات و مهمات خواهد بود توسعه نیابد امضای پیمان سه گانه فوریت دارد. زنگنه و بیول در تاریخ ۱۸ اکتبر در تفلیس خواهند بود تا با زنگنه های شما هر مطلبی را که دستور انجام آن داده شود مذاکره نمایند...»

در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۱ آبان ۱۳۲۰) مسترترین وزیر خارجه آن وقت انگلستان در شهر مسترز تظنی ایراد کرد که قسمتی از آن که مربوط به ایران بود، چنین است: «... ما یک دولت ایران پیشهاد کرده ایم که یک پیمان اتحادی با ما و دولت روسیه شوروی امضاء نماید و دولت مزبور اصول پیشنهادهای ما را پذیرفته است. امیلاورم که به زودی بتوانیم انعقاد این پیمان را اعلام نماییم...» (فاتح، ۴۶۵-۴۶۷).

محمدعلی فروغی با امضای این پیمان، ایران اشغال شده را در صف «متفقین» قرار داد و آن دولت اتحادی با ما و دولت روسیه خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم باراند» و شش ماه پس از پایان جنگ قوای خود را از ایران خارج کنند چون دولت شوروی که در آذربایجان دولت دست نشانده خود را به ریاست سیدجعفر پیشه وری تشکیل داده بود در موعد مقرر از تخلیه آذربایجان و استان های شمالی ایران خودداری کرد. دولت ایران به استاد همین پیمان و با تأیید دولت آمریکا، با مراجعه به سازمان ملل متحد، شوروی را وادار ساخت ایران را تخلیه کند. بدین ترتیب به حکومت خودمختار یک ساله پیشه وری و جمهوری کردستان نیز پایان داده شد. آلمان هیتلری با امضای این پیمان به شدت مخالفت می کرد و بهرام شاهرخ گوینده برنامه فارسی رادیو برلین، فروغی را مورد حملات شدید قرار می داد و او را یهودی می خواند و برای ایران به اصطلاح خط و نشان می کشید که اگر این پیمان امضاء شود وقتی قوای آلمان به ایران برسند چنین و چنان خواهند کرد از طرف دیگر در ایران نیز احساسات طرفداری از آلمان- به مانند جنگ اول جهانی- در اوج بود، ترجمه فارسی کتاب نبرد من نوشته هیتلر در ایران به فروش می رسید و نیز تصاویر ادولف هیتلر پيشوای آلمان آشکارا در گوشه و کنار تهران به چشم می خورد. بسیاری از افراد درس خوانده با امضای این قرارداد سخت مخالف بودند. از جمله این مخالفان یکی هم حبیب یغمائی- مدیر مجله یغما در سال های بعد- باستانی پاریزی در این باب نوشته است:

«مرحوم یغمائی می گفت: یک روز خدمت فروغی بودم و دیوان سعیدی را



«آزادی و بازگشت به عالم سیاست»

خانۀ نشینی

دکتر مصدق پس از پایان دوره ششم مجلس شورای ملی تا اشغال ایران به توسط متفقین، به اصطلاح متعارف اهل سیاست «خانه نشین» بود. فقط در سال ۱۳۱۵ به مدت چهل روز برای معالجه به آلمان سفر کرد:

«... این خونریزی [پس از تبریز] مرتبه دیگری هم در تهران عارض شد که محل آن در حلق بود. پروفیسور شمس آن را داغ نمود و موقوف گردید و باز چندی بعد این حال به من دست داد که این مرتبه محل آن معلوم نبود. برای کشف علت به برلین رفتم و در آنجا مورد معاینه پروفیسور ابکن متخصص در امراض حلق و پروفیسور بر گمان متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد.» (خاطرات، ۱۵۲).

زندان

خانه نشینی مصدق در هتیر ۱۳۱۹ با دستگیری او به پایان رسید: «بعد از خاتمه دوره ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر به مجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر تهران و احمدآباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال فهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهرستان آوردند و بهترین گواه برنده های من است در شهرستانی» (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹).

زندان در تهران و بیرجند

در هتیر ۱۳۱۹ دکتر مصدق در تهران توقیف شد. حسین مکی در «مختصری از شرح زندگانی دکتر مصدق»- یقیناً به نقل از وی- نوشته است مأمورین شهرستانی وقتی به سراغ دکتر مصدق رفتند در پی به دست آوردن «نوشته جانی» بودند از سوی دیگر باز مکی به نقل از مصدق نوشته است که وقتی وی در زندان از مستشرق پرسید دلیل حبس مرا بفرمایند. سئوال را به اداره سیاسی بردند و جواب آوردند «شما تصدیق ندارید ولی عجلتاً باید در زندان بمانید» (مکی، ۹۹-۱۰۰). (آنچه در این بخش، از کتاب دکتر مصدق و نطق های تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه، گرد آورده حسین مکی، چاپ ۱۳۶۴ نقل گردیده است، فقط با ذکر نام «مکی» و شماره صفحات کتاب در داخل پرانتز آمده است.) در ۱۷ تیر ۱۳۱۹ دکتر مصدق را به بیرجند منتقل کردند. وی اصرار داشت او را با تومبیل و راننده خودش به بیرجند ببردند و جوادان نیز تنبلی بوزن در بیرجند نداد با راننده اش که هندی و تبعه انگلیس بود از تهران حرکت کند پس مصدق با اتومبیل و آشپز خود و راننده شهرستانی و رئیس شهرستانی زاهدان و یک سرپاسبان از تهران به خراسان حرکت کردند (مکی، ۱۰۱-۱۰۲). در ایام زندانی بودن در بیرجند دو بار پرساری برای مراقبت از حال وی از تهران به بیرجند اعزام گردید. مصدق در ۲۳ آذر ۱۳۱۹ با وساطت والاخصرت ولایت عهد (محمدرضاشاه بعدی) و موافقت رضاشاه از بیرجند به احمدآباد ده خود منتقل گردید و تا تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ در آنجا تحت نظر بود که در همین بخش به شرح آن خواهیم پرداخت.

ادامه دارد